پرویز اکتشافی

دو مسألهٔ
«ترک و فارس» و «کثیرالملّه بودن ایران»*

مسألهٔ «ترک و فارس» پیش از روی کار آمدن حکومت فرقهٔ دموکرات آذربایجان در ۲۱ آذر سال ۱۳۲٤، از نظر سیاسی در ایران مطرح نبود. زیرا در محافل اجتماعی، مدارس، ادارات، کارخانه ها، کشتزارها، کارگاهها و بخشهای مسکونی در شهرها و روستاها هیچ گونه تبعیضی بین مردم ایران از لحاظ زبان فارسی و زبانهای محلی، از جمله زبان ترکی، وجود نداشت. در کابینه های دولت در دوران رضاشاه و محمد رضاشاه پهلوی هم عدهٔ زیادی از نخست وزیران و وزیران آذربایجانی بودند چنان که در قوای انتظامی کشور، از جمله در ارتش، درصد بزرگی از افسران و درجه داران آذربایجانی بودند. به هر روی آنچه در افکار عمومی ایران محلی از اِعراب نداشت «ستم ملی» بود. کارکنان دولت از همه قشرهای اجتماعی در استانهای کشور از آذربایجان تا بلوچستان، از خراسان تا خوزستان، از

* با آن که از سال ۱۹۱۸ میلادی تا کنون دربارهٔ کوششهای بیگانگان و کارگزاران ایرانی آنها برای جدا ساختن آذربایجان از ایران مقاله ها و کتابهای متعدد به زبان فارسی نوشته شده است، خاطرات کسانی که خود از سال ۱۳۲۰ خورشیدی به بعد از فعالان حزب تودهٔ ایران یا فرقهٔ دموکرات آذربایجان بوده اند و پس از سالها فعالیت صمیمانه در این سازمانها به حقایق پشت پرده پی برده اند، از اهمیتی خاص برخوردار است. بدین سبب بود که قسمتهایی از کتاب گماشتگیهای بدفرجام، خاطرات دکتر ح. نظری (غازیانی) افسر سابق نیروی هوایی ایران را، که پس از شهریور ۱۳۲۰ به حزب توده ایران پیوست و در تشکیل سازمان نظامی آن حزب نقش مهمی برعهده داشت و پس از شکست فرقهٔ دموکرات آذربایجان چون هزاران تن دیگر به شوروی سابق گریخت و تازه پس از سالها زندگی در آن کشور دریافت که «ما ابزار ناچیزی در راه اجرای سیاست جهانی شوروی بودیم» در این مجله چاپ کردیم. ←

کردستان تا کرمان، و از گیلان تا فارس، از حقوق مساوی سیاسی و مدنی برخوردار بودند. و چنین بود وضع در سازمانهای فرهنگی، وزارتخانه ها، و مراکز تولیدی، کارگاهها و غیره که در هیچ یک از آنها هم سخنی از ستم فارسی زبانان نسبت به ترکی زبانان، یا به عبارت دیگر ظلم فارسها نسبت به آذربایجانیها در میان نبود. البته در این موضوع تردیدی نبود که زبان فارسی، زبان مشترک همهٔ ایرانیان است به مانند زبان رسمی مشترک در ایتالیا، فرانسه، آلمان، اسپانیا، انگلستان، چین، ژاپن و غیره، همان طوری که در همهٔ این کشورها علاوه بر زبان مشترک رسمی، زبانهای محلی وجود دارد، در ایران نیز علاوه بر زبان فارسی به عنوان زبان رسمی مردم به لهجه های گیلکی، مازندرانی، کردی، بلوچی، لری و زبانهای ترکی و عربی و غیره سخن می گویند.

و اما مسألهٔ «ترک و فارس» یک مسألهٔ سیاسی ست که در قرن نوزدهم نخست از طرف ناسیونالیستهای افراطی روس و عثمانی مطرح گردید، و در پایان قرن بیستم میلادی پس از فروپاشی اتحاد شوروی، از طرف پان تورکیستهای جمهوری آذربایجان شوروی پیشین تشدید شده است. هدف از طرح مسألهٔ «ترک و فارس» جدا سازی آذربایجان از ایران است. این موضوع در قرن نوزدهم پس از لشکرکشیهای روسیهٔ تزاری به قفقاز و تحمیل معاهده های گلستان و ترکمانچای به ترتیب در سالهای ۱۲۲۸ و ۱۲۴۳ قمری، و همچنین در اثر جنگهای دولت عثمانی با ایران برای تصرف آذربایجان و مناطق غربی ایران پا به عرصهٔ وجود نهاد. ولی این مسأله پس از پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ در روسیهٔ تزاری و از هم پاشیدگی امپراطوری عثمانی در پایان جنگ جهانی اول فروکش کرد. پایهٔ اصلی مسألهٔ ادعایی «ترک و فارس» را وجود زبان ترکی در آذربایجان و به اصطلاح ستم فارسها نسبت به آذربایجانیها تشکیل می دهد. مدعیان این موضوع با پیش کشیدن زبان ترکی آذربایجان از راه جعل تاریخ جداگانه برای آذربایجان از دوران مادها تا امروز و با توسل به تحریفهای سیاسی و ادبی می کوشند مردم آذربایجان را به عنوان یک «ملت»

← پس از برگزاری به اصطلاح «دومین کنگرهٔ جهانی آذربایجانیها» در شهر واشنگتن (۳۰ و ۳۱ ماه مه ۱۹۹۸/ ۹ و ۱۰ خرداد ۱۳۷۷) و افتتاح کنگره با پیام حیدر علی اف رئیس جمهوری فعلی اران قفقاز (جمهوری شوروی آذربایجان سابق) و توزیع نقشه های «آذربایجان مستقل» و «آذربایجان واحد» در آن (ایران شناسی، سال ۱۰، ش ۱، ص ۱۲۷–۱۴۰) از آقایان پرویز اکتشافی و دکتر نصرالله جهانشاه لو که هر دو سالهای دراز از سالکان معتقد حزب توده یا فرقهٔ دموکرات بودند تقاضا شد در صورت امکان برخی از اطلاعات خود را دربارهٔ نقش اتحاد جماهیر شوروی سابق در جدا ساختن آذربایجان از ایران برای درج در ایران شناسی بفرستند. از این که دعوت مجله را پذیرفته اند از ایشان سپاسگزاریم. ایران شناسی

جدا از ملت ایران وانمود سازند. ولی استدلال آنها در زمینهٔ زبان ترکی و تاریخ جداگانه برای آذربایجان به کلی مبتذل و پوچ است. زیرا بر اساس اسناد تاریخی پیش از حملهٔ مغول ساکنان آذربایجان و اران و آناتولی (ترکیهٔ امروزی) به زبان ترکی سخن نمی گفتند.

مغولها هشتصد سال پیش به ایران حمله کردند و پس از جنگهای خونین مناطق شرقی ایران و سپس سراسر این کشور، از جمله آذربایجان را به تصرف خود درآوردند. مغولها منطقهٔ آذربایجان را به پایگاه عمدهٔ خود برای یورش به قفقاز و شبه جزیرهٔ آناتولی مبدل ساختند. نیروهای چنگیزخان مرکب بود از مغولان و قبایل مختلف ترک. پس از تسلط مغولها بر آذربایجان، ساکنان آن زیر فشار وحشتناک ارتش مغول قرار گرفتند. تمرکز طولانی و فشار مداوم این ارتش در آذربایجان موجب گردید که مردم آن جا از راه یادگرفتن زبان ترکی از فشار شدید مهاجمان تا اندازه ای رهایی یابند. بدین نحو به تدریج زبان ترکی یعنی زبانی بیگانه بر اثر اجبار و خوف جانشین زبان اصلی مردم آن سرزمین گردید. با وجود این در زبان تحمیلی ترکی بر مردم آذربایجان هنوز واژه های زیادی از زبان پیشین آنها وجود دارد. نگاهی به واژه های روزهای هفته، ماهها و نوروز از یک طرف و وجود لهجه های محلی ایرانی در روستاهای دوردست و کوهستانی آن سرزمین برای اثبات جنبهٔ وارداتی و تحمیلی بودن زبان ترکی در آذربایجان بسنده است.

می دانیم در دوران سامانیان ورود غلامان ترک به دربار امیران سامانی آغاز گردید و برخی از آنان به مقامهای مهم لشکری رسیدند تا بدان جا که در عزل و نصب امیران سامانی نیز دخالت می کردند. و می دانیم که تبار محمود غزنوی مؤسس سلسلهٔ غزنویان نیز به همین ترکان می رسد. به علاوه از قرن پنجم هجری ترکمانان به داخل ایران کوچ کردند و عده ای از آنان در آذربایجان سکنی گزیدند. ولی تا پیش از حملهٔ مغول زبان مردم ایران در هیچ یک از نواحی و از جمله در آذربایجان «ترکی» نبوده است. بدین سبب ادعای پان تورکیستها در مورد قدمت زبان ترکی در آذربایجان و اران یک دروغ شاخدار تاریخی ست. این موضوع در شوروی پیشین، در بعضی از پژوهشهای زبانی و ادبی و تاریخی انستیتوی خاور شناسی شوروی در مسکو منعکس می گردید. بدین شرح که پیش از حملهٔ مغولها، زبان مردم مناطقی در آسیای میانه که مجاور بخش جنوبی و غربی سرزمین مغولها بودند، یکی از لهجه های ترکی بوده است. در این انستیتو چند تن از ایرانیان، از جمله عبدالحسین نوشین و سرهنگ آذر که پناهنده سیاسی بودند، در رشته زبان و آثار ادبی فارسی کهن کار پژوهشی انجام می دادند و همکارانی از دانشمندان شوروی نیز داشتند.

مسأله «ترک و فارس» از جنگ جهانی دوم تا دوران کنونی: پس از شکست ارتش

آلمان نازی در استالینگراد و لنینگراد، پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی پیشین به دستور استالین طرحی برای اجرای بعدی در زمینهٔ الحاق مناطق اشغالی ارتش شوروی به این کشور تهیه کرد. به موجب این طرح می بایست احزاب مارکسیستی- کمونیستی، سوسیالیستی، و کارگری، با انتخاب یکی از این نامها، متناسب با سطح رشد فرهنگی و صنعتی مناطق اشغالی، تشکیل شود و به دست این احزاب دولتهای دست نشاندهٔ شوروی سرِکار بیایند. افزون بر این می بایست این احزاب را کسانی تأسیس نمایند که تابع آن کشورهای اشغالی و در عین حال پناهندهٔ سیاسی در شوروی و آموزش اجتماعی و سیاسی دیده در شوروی باشند و از جملهٔ دورهٔ آموزش حزبی کوتو (KUTW) را در مسکو گذرانده باشند. بر اساس همین طرح در پایان جنگ جهانی دوم به سرعت احزاب مارکسیستی با نامهای مختلف در اروپای شرقی و همچنین در ایران - با توجه به موقعیت حساس استراتژیکی این کشور فقط در منطقهٔ اشغالی آذربایجان - تأسیس گردیدند. فرقهٔ دموکرات در آذربایجان به دست پیشه وری و همفکرانش به ویژه از مهاجران باکویی و با کمک شوروی در تابستان ۱۳۲٤ برپا شد و طبق دستور حزب کمونیست شوروی به حزب توده، سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان منحل گردید و اعضای آن به فرقهٔ دموکرات پیوستند و حزب توده موظف به رساندن کمک همه جانبه به فرقهٔ دموکرات آذربایجان گردید. در اجرای این دستور حزب توده عده ای از کادرهای نظامی و غیر نظامی خود را مخفیانه با کمک شوروی به آذربایجان فرستاد. فرقهٔ دموکرات پس از مدت کمی با حمایت آشکار شوروی در ۲۱ آذر ۱۳۲٤ حکومت خود را تشکیل داد و مخالفت خود را با دولت مرکزی ایران به بهانهٔ ستم فارسها و... نسبت به آذربایجانیها اعلام کرد. در آن هنگام شوروی خود را مدافع صلح جهانی و حقوق دموکراتیک و آزادی ملتها و مخالف استعمار و تصرف خاک کشورها و آتش افروزی جنگ اعلام می کرد و در این راستا پشتوانهٔ مهم و بارزی داشت. از جمله این که شوروی در شکست آلمان نازی بیش از بیست میلیون نفر تلفات داده بود. فرقهٔ دموکرات آذربایجان در چنین شرایطی به وجود آمد. موضوع قابل توجه آن است که روشنفکران نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان به ماهیت سیاست توسعه طلبی شوروی پی نبرده بودند، چه شوروی هنوز از وجههٔ خوبی در جهان برخوردار بود. عمر حکومت فرقهٔ دموکرات آذربایجان چنان که می دانیم کوتاه بود و بیش از یک سال طول نکشید (۲۱ آذر ۱۳۲٤ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵). علت انحلال سریع این حکومت آن بود که شوروی مجبور شد از حمایت خود از این حکومت دست بردارد. شوروی طبق پیمان سه جانبه موظف بود پس از پایان جنگ جهانی دوم، طی ٦ ماه ارتش خود را از ایران خارج

سازد. شوروی به بهانه هایی این کار را نکرد. ایران با پشتیبانی امریکا و انگلیس به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد. استالین زیر فشار قرار گرفت. هیأت نمایندگی ایران به ریاست قوام نخست وزیر ایران به مسکو رفت و با استالین دیدار و گفتگو کرد. استالین در گفتگو با قوام شرایطی برای خروج ارتش شوروی از ایران مطرح ساخت از جمله دادن امتیاز نفت منطقهٔ شمال ایران به شوروی (البته مشروط به تصویب مجلس شورای ملی). قوام به ایران برگشت و سه وزیر از حزب توده، اسکندری، دکتر کشاورز، و دکتر یزدی را وارد کابینهٔ خود کرد. ارتش شوروی از ایران خارج شد ولی مجلس شورای ملی پیشنهاد دولت را دربارهٔ دادن امتیاز نفت به شوروی رد کرد. و به شرحی که جای بحث آن در این جا نیست دوران حکومت فرقهٔ دموکرات به پایان رسید و ارتش ایران وارد آذربایجان شد. ظرف دو سه روز در حدود بیست هزار نفر فرقه ایها و توده ایها از آذربایجان به جمهوری آذربایجان شوروی پیشین گریختند. مسألهٔ «ترک و فارس» هم در ایران حذف شد. حزب توده به علت حمایت از فرقهٔ دموکرات دچار بحران عمیقی شد، انشعاب در حزب روی داد. حزب توده به علت وحشت از وضع جدید از سازمان نظامی مخفی جدا گردید. این جدایی تا حادثه سوء قصد به محمد رضا شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ادامه یافت.

برخورد نویسنده در شوروی با مسألهٔ «ترک و فارس» و مسألهٔ کثیرالمله بودن ایران: نخست ارائهٔ بیوگرافی کوتاه نویسنده برای تحکیم مفاد این نوشتار ضرور است. در بهار سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۵ م.) از راه رود مرزی اترک به شوروی رفتم و پناهندهٔ سیاسی شناخته شدم. ۲۲ سال در شوروی بودم. در ایران در بدو تأسیس سازمان نظامی مخفی عضو آن بودم. در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در تهران در حوزهٔ مسؤولین ۵ نفری شاخهٔ نیروی هوایی شرکت داشتم. ابتدا مسؤولیت یک حوزهٔ افسری ۵ نفری و در سال ۱۳۲۵ مسؤولیت دو حوزهٔ افسری ۵ نفری و یک حوزهٔ ۵ نفری درجه داری را در نیروی هوایی به عهده داشتم. در سال ۱۳۳۱ سرگرد نیروی هوایی و مشاور هوایی در تیپ مستقل گرگان بودم و مسؤولیت شاخهٔ سازمان نظامی مخفی را در آن جا به عهده داشتم. در شوروی پس از دو سال زبان روسی را یاد گرفتم. تا خروج از شوروی در تابستان ۱۳۵۶ (۱۹۷۷ م.) در مسکو کار مطبوعاتی و تبلیغاتی و پژوهشی در بخش فارسی رادیو مسکو و خبرگزاری مطبوعاتی نووستی (Nowosti) و خبرگزاری پروگرس (Progres) و آکادمی علوم شوروی انجام می دادم.

نخستین بار در مسکو در سال ۱۹۵۷ با مسألهٔ «کثیرالمله» بودن ایران مواجه شدم: کمیتهٔ مرکزی حزب توده در مسکو در آن سال یک آنکت به اعضای حزب توده داد و از

آنها خواست به پرسشهای این آنکت پاسخ بدهند و آن را امضا کنند و به حزب برگردانند. در این پرسشنامه نوشته شده بود «ایران یک کشور کثیرالمله است، فارسها، آذربایجانیها، کردها و غیره». این آنکت با اعتراض وسیع و شدیدی مواجه گردید. معلوم شد تدوین کنندگان آن احسان طبری و احمد قاسمی بوده اند و به تصویب کمیتهٔ مرکزی حزب توده در مسکو نیز رسیده است. ابتدا با احسان طبری و احمد قاسمی و سپس با رادمنش و ایرج اسکندری دیدار و گفتگو کردم و پرسیدم در این آنکت از «ایرانی» نام برده نشده است، چه دلیلی برای «کثیرالمله» بودن ایران دارید، شرایط فرهنگی و تاریخی و روابط اجتماعی گستردهٔ مناطق ایران با ادعای شما دربارهٔ «کثیرالمله» بودن ایران مباینت دارد، چرا تعریف مارکسیستی «ملت» را در نظر نمی گیرید. مگر لنین تشریح استالین را دربارهٔ مشخصات وجود ملت به عنوان بهترین تعریف وجود ملت متذکر نشده است، در این تعریف مارکسیستی این شرایط گفته شده است: زبان مشترک، آداب و رسوم مشترک، منطقهٔ جغرافیایی مشترک، روابط فرهنگی و تولیدی مشترک. چرا شما این شرایط را که در ایران وجود دارد و مردم همهٔ مناطق کشور از زبان مشترک فارسی و آداب و رسوم مشترک و منطقهٔ جغرافیایی مشترک و روابط فرهنگی و تولیدی مشترک برخوردار هستند نادیده می گیرید. وانگهی شما که خودتان را ایرانی می دانید چرا در «ایران» از «ایرانی» سخنی به میان نیاورده اید، طبق این آنکتِ شما، ملیت من که در رشت، در گیلان به دنیا آمده ام و زبان محلی ام گیلکی ست، «فارس» است، خیر من ایرانی هستم و ملیت ایرانی صفت مشترک مردم همه مناطق ایران است. به هر حال این پرسشنامه چون با اعتراض شدید پناهندگان ایرانی در مسکو مواجه گردید، کنار گذاشته شد. بدیهی ست کمیتهٔ مرکزی حزب توده به دستور شوروی این آنکت را ارائه کرده بود. در گفتگو با آن چهار نفر عضو کمیتهٔ مرکزی حزب از اصرار بی پایهٔ آنها دربارهٔ صحت محتوای پرسشهایِ این آنکت دچار تعجب شدم. هدف از این آنکت آن بود که در ایران ملتهای متعددی هستند و حق جدایی دارند. بعد از آن آنکت در تمام مدت زندگی خود در مسکو با مسألهٔ «ترک و فارس» و در واقع با مسألهٔ جداسازی آذربایجان و تجزیه کشور که با مهارت و ظرافت کامل از طرف مقامات حزبی- امنیتی شوروی استتار می گردید، مواجه بودم. مسألهٔ «ترک و فارس» با شدت متفاوت، ولی به طور مداوم بیش از همه در باکو و با شدت کمی در مسکو و... شهر دوشنبه در بین پناهندگان ایرانی مطرح بود. واقعیت آن است که مسألهٔ «ترک و فارس» با مسألهٔ «کثیرالمله» بودن ایران پیوند متقابل دارد، چون هدف از این دو مسأله جداسازی مناطقی از ایران به بهانهٔ وجود ملتهای متعدد در این کشور است. در

ارتباط با این موضوع به چند رویداد سیاسی حزبی در مسکو اشاره می کنم:

۱- پلنوم وسیع چهارم حزب توده با شرکت هفتاد نفر در ژوییه سال ۱۹۵۷ (۱۱ تیر ۱۳۳۶) در حومهٔ مسکو در یک ساناتوریوم تشکیل شد. من در این پلنوم شرکت داشتم. این پلنوم مهمترین گردهمایی حزب توده در تمام تاریخ آن بود. روز اول، در جلسهٔ عمومی دستور کار پلنوم شامل این مسائل اعلام گردید: اختلافات درونی رهبری حزب، نفت و مصدق و جبهه ملی و کودتای ۲۸ مرداد. مسألهٔ آذربایجان جزو دستور کار پلنوم نبود. ولی در آخرین روز کار پلنوم که بررسی مسألهٔ نفت و کودتا هم به پایان رسیده بود، ناگهان کمیتهٔ مرکزی حزب اعلام کرد که چهار ساعت وقت برای بررسی مسألهٔ آذربایجان داریم. مسألهٔ آذربایجان را تا آن روز مسکوت گذاشته بودند، پلنوم در حدود سه هفته طول کشیده بود و مسائلی که در دستور آن بود با دقت کافی بررسی شده بود. اما مسألهٔ آذربایجان را تا روز آخر مخفی کرده بودند و بعد هم وقت کمی تعمداً برای آن معین کردند. در حالی که مسألهٔ آذربایجان به عنوان حادترین مسأله در بین اعضای حزب توده مطرح بود. این امر نشان داد که مسألهٔ آذربایجان و فرقهٔ دموکرات آذربایجان از حساسیت زیادی در نزد مقامات حزبی شوروی برخوردار است. در آن چهار ساعت بررسی مسألهٔ آذربایجان و نام فرقهٔ دموکرات و یکی شدن دو حزب توده و فرقهٔ دموکرات درگیریهای شدیدی بین کادرها و کمیتهٔ مرکزی حزب توده به ویژه دربارهٔ باقی ماندن نام فرقه روی داد. کادرها می خواستند وحدت دو حزب بر این اساس انجام گردد که نام فرقه حذف شود و اعضای آن جزو حزب توده شوند ولی بیش از همه رادمنش، اسکندری، کامبخش، کیانوری، جودت، بقراطی و روستا اصرار می کردند پلنوم به کمیتهٔ مرکزی اختیار بدهد تا با فرقهٔ دموکرات دربارهٔ وحدت گفتگو نماید و نتیجه آن بعداً در یک پلنوم وسیع اعلام گردد. پلنوم وسیع چهارم با چنین وضعی به پایان رسید. این جریان نشان می دهد که حزب توده یک حزب وابسته و فرمانبر است و در راستای اجرای سیاست توسعه طلبانهٔ شوروی در جدا سازی آذربایجان اقدام می کند و در ضمن مسألهٔ «ترک و فارس» چه ریشهٔ عمیقی در سیاست خارجی شوروی دارد.

۲- پلنوم وسیع هفتم حزب توده در تابستان ۱۹۵۹ با شرکت شصت نفر در حومهٔ مسکو در همان محل قبلی برپا گردید. در این پلنوم فقط یک مسألهٔ اساسی مطرح بود: ضمیمه شدن فرقهٔ دموکرات به حزب توده. موضوع بحث این بود که به چه شکلی فرقهٔ دموکرات آذربایجان جزو حزب توده شود تا فقط یک حزب مارکسیستی در سراسر ایران وجود داشته باشد. وقتی این مسأله مطرح شد فهمیدم می خواهند باز هم نام فرقه را نگهدارند. در این پلنوم در حدود پانزده نفر از کادرها، از جمله من، قویاً استدلال کردند که باید نام فرقه

حذف گردد و گذشتهٔ نادرست منتفی شود. چه اگر این طور نشود باید مثلاً در گیلان هم یک اسم دیگر برای سازمان حزبی آن بگذاریم و در خوزستان یک نام دیگر و همین طور در استانهای دیگر، این کار درست نیست که نام سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان فرقه باشد. در کجای مارکسیسم چنین تزی وجود دارد که در یک کشور دو حزب طبقهٔ کارگر با دو نام وجود داشته باشد. با این استدلال قویِ کادرهای مخالف، نگهداشتن نام فرقه به جایی نرسید و کمیتهٔ مرکزی حزب توده در آخرین روز کار پلنوم هفتم که یک هفته طول کشید اعلام کرد که فرقهٔ دموکرات آذربایجان ضمن حفظ نام خود به عنوان سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان شناخته شده است و اعضای فرقه به عنوان عضو حزب توده حق شرکت در جلسات این حزب را دارند و نام سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان فرقهٔ دموکرات است. در همین روز یقین پیدا کردم که شوروی می خواهد نام فرقه را برای رسیدن به هدف جداسازی آذربایجان در آینده نگهدارد، و حزب توده حزب مستقلی نیست، شاخه ای از حزب کمونیست شوروی ست و به دستور شوروی برای اجرای سیاست توسعه طلبانهٔ آن در مورد ایران تأسیس شده است و در پشت همهٔ مسائل سیاسی عمدهٔ ایران، اتحاد شوروی قرار دارد.

۳- پس از پلنوم وسیع هفتم با چنین عقیده ای به محل زندگی خود در مسکو برگشتم و به این فکر افتادم باید فرصتی به دست آورم و با خانواده ام از شوروی به اروپای غربی نقل مکان کنم. دو سه ماه از پلنوم وسیع هفتم گذشته بود که در حوزهٔ حزبی توده در بخش مرکزی مسکو این مسأله مطرح شد که آیا استالینیسم در جنبش کمونیستی و کارگری ایران تأثیری داشته است یا نه. در آن موقع دو حوزهٔ حزبی توده در مسکو وجود داشت، یکی در بخش دانشگاه مسکو و حوزهٔ دیگر در بخش مرکزی مسکو. من در حوزهٔ بخش مرکزی مسکو شرکت داشتم و فرقه ایها هم که از باکو به مسکو جهت تحصیل در مدارس عالی فرستاده شده بودند، در این حوزهٔ حزبی شرکت داشتند و از کادرهای ممتاز فرقهٔ دموکرات بودند. پس از پلنوم هفتم اعضای فرقه، عضو حزب توده هم بودند و حق شرکت در جلسات حزب توده را داشتند. در حوزهٔ حزبی بخش مرکزی مسکو پس از مطرح شدن موضوع تأثیر استالینیسم- کیشِ پرستش شخصیت در ایران، این کار به من محول شد که گزارشی دربارهٔ چگونگی تأثیر کیشِ پرستش شخصیت در جنبش کمونیستی و کارگری ایران تهیه کنم و در جلسهٔ بعدی حوزه ارائه نمایم. کیشِ پرستش شخصیت در آن موقع، در دوران خروشف، که ترجمهٔ اصطلاح روسی کولت لیچنوستی (kultlitschnosti) بود، به جای اصطلاح پیشین استالینیسم به کار می رفت. یک گزارش شش صفحه ای تهیه کردم که

بعداً فرقه ایها از آن با عبارت «آن گزارش ۶ صفحه ای» یاد می کردند. آن را در جلسه حوزهٔ حزبی خواندم. اساس این گزارش این بود که در جنگ جهانی دوم ارتش شوروی وارد مناطق شمالی ایران، آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان شد. انگلیس و امریکا هم ارتش خود را وارد منطقهٔ جنوب و غرب ایران کردند. ورود ارتش نخستین کشور سوسیالیستی به مناطق شمالی ایران می بایست به جنبش کمونیستی و کارگری و چپ ایران کمک می کرد، از این وضع می بایست درست استفاده می شد، بر این اساس که مردم به جنبش کارگری و چپ جذب و جلب شوند و این جریان سیاسی یک جنبهٔ پیگیر و عمومی پیدا کند و رنگ ناسیونالیستی و تجزیه طلبی نداشته باشد. ارتش شوروی در آن مناطق مستقر شد و شورویها در آذربایجان با این که سازمان حزب توده در آن جا وجود داشت، یک حزب به نام فرقهٔ دموکرات تشکیل دادند، در حالی که این امر با اصول مارکسیسم- لنینیسم مغایرت داشت که طبق آن در هر کشور باید فقط یک حزب طبقهٔ کارگر وجود داشته باشد. بعد از چند ماه، و در واقع یک شبه، حکومت فرقه را هم به وجود آوردند. به همین سبب مردم آذربایجان و همه مناطق دیگر ایران مخالف حزب توده و جریان چپ و دموکراسی سوسیالیستی شدند، چون فهمیدند هدف از این جریان سیاسی جدا سازی قسمتی از خاک ایران است. این اقدام سیاسی به وضوح نادرست بود. برعکس ارتش شوروی در مناطق شمالی ایران می بایست طوری اقدام می کرد که نهضت دموکراسی در همه مناطق ایران توسعه یابد و پایه های دموکراسی پارلمانی در ایران به وجود آید. باید چنین کاری انجام می شد نه کارهای جدایی خواهی. من در گزارش خود مدارکی هم از روزنامه های فرقهٔ دموکرات در مورد تجزیه طلبی ارائه کردم. چون در جلسات حوزهٔ حزبی و در دو پلنوم چهارم و هفتم با صراحت و بدون غرض مسائل را مطرح می ساختم- و این موضوع برای همه روشن بود- حوزهٔ حزبی بخش مرکزی مسکو تهیه آن گزارش را به من محول کرده بود. در آن هنگام، در دوران خروشف، تا اندازه ای آزادی برای بیان عقاید سیاسی به وجود آمده بود، به همین علت می توانستم با توجه به مرزهای مجاز این آزادی سیاسی، نظریات سیاسی و حزبی خود را منعکس سازم. به هر روی این گزارش را در جلسهٔ حوزهٔ حزبی که تقریباً چهل نفر در آن بودند، خواندم. مفهوم ضمنی این گزارش آن بود که ارتش شوروی در مناطق شمالی ایران نقش خود را در طرفداری از دموکراسی انجام نداده و عکس آن عمل کرده است. شوروی می خواست از راه تشکیل فرقهٔ دموکرات و حکومت فرقهٔ آذربایجان این استان را از ایران جدا کند. البته این مفهوم غیر مستقیم این گزارش بود. پس از خواندن این گزارش تقریباً ده نفر فرقه ایهای حاضر در جلسه در پشت

تریبون، ضمن سخنان خود به شدت به من حمله کردند و گفتند این گزارش جنبهٔ مغرضانه دارد. هر کدام از فرقه ایها حرفهایی بر ضد من گفتند: یکی گفت رفیق اکتشافی وقتی به من دست می دهد انگار می خواهد قلب مرا بکند. یکی دیگر گفت وقتی رفیق اکتشافی به من دست می دهد مثل این است که کارد به من می زند، یکی دیگر گفت رفیق اکتشافی انگار ضد آذربایجانی ست، یک نفر دیگر گفت رفیق اکتشافی شووینیسم فارس را اجرا می کند. ولی توده ایها در این جلسهٔ حزبی، از جمله دو عضو کمیتهٔ مرکزی حزب توده، امیرخیزی و نوشین، و کادرهای حزبی، از جمله بابک امیرخسروی و رصدی از من پشتیبانی کردند و به فرقه ایها گفتند باید منطقی و مستدل حرف بزنید و دلیل بیاورید نه این که اتهام بزنید. با چنین وضعی آن جلسهٔ حزبی به پایان رسید. پس از پنج روز خبر دادند که جلسهٔ فوق العاده در فلان روز تشکیل خواهد شد. از این خبر تعجب کردم. وقتی جلسهٔ بعدی حوزه تشکیل شد، دیدم رادمنش دبیر اول حزب هم حضور دارد. او از لایپزیگ آمده بود. غلام یحیی دانشیان رهبر فرقه هم از باکو آمده بود، مهمتر از همه نماینده ای هم از طرف حزب کمونیست شوروی در این حلسه حضور داشت. آنها می خواستند بفهمند در این گزارش شش صفحه ای چه موضوعی مطرح شده که از آن شکایت کرده اند. واضح بود که فرقه ایها به مقامات شوروی و غلام یحیی دانشیان شکایت کرده و اطلاع داده بودند که اکتشافی گزارشی تهیه کرده که تأسیس فرقهٔ دموکرات نادرست بوده و این کار به جنبش چپ ایران لطمه زده و فرقهٔ دموکرات آذربایجان نمی بایست تشکیل می شد و ارتش شوروی در آذربایجان به طرز نادرست از این فرقه حمایت کرده است و غیره. جلسهٔ حوزهٔ حزبی تشکیل شد، ابتدا رادمنش پشت تریبون رفت و گفت به من گزارش داده اند که رفیق اکتشافی در جلسهٔ این حوزه یک گزارش شش صفحه ای را مطرح ساخته و دربارهٔ کیش پرستش شخصیت و آثارش در ایران توضیح داده و عده ای از رفقا انتقاداتی داشتند. کمیتهٔ مرکزی حزب می خواهد بداند این گزارش چه مضمونی داشت، چون ما با فرقهٔ دموکرات آذربایجان وحدت کرده ایم و باید اختلافات را کنار بگذاریم، اختلافات به وحدت ما لطمه می زند. رفیق اکتشافی دربارهٔ گزارش خودتان توضیح بدهید. من پشت تریبون رفتم و اصول گزارش خود را بیان کردم و بعد سرجایم نشستم. رادمنش مجدداً پشت تریبون رفت و ضرورت تقویت وحدت را مطرح ساخت و گفت نباید هیچ کاری مخالف با وحدت انجام شود. رادمنش نگفت که مضمون این گزارش درست است یا نه. رادمنش گفت رفقا اجازه دارند هر کدام ده دقیقه حرف بزنند، کسانی که انتقاداتی از رفیق اکتشافی دارند می توانند حرف بزنند. رادمنش و نمایندهٔ شوروی در ردهٔ جلو نشسته بودند، چند نفر دیگر هم از

اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب توده حضور داشتند. نام نمایندهٔ شوروی دقیقاً یادم نیست، شاید سیمونِنکو (simonenko) بود. چند نفر از اعضای حزب توده پشت تریبون رفتند و در تأئید این گزارش متذکر شدند که این یک گزارش کلی ست. بعد نوبت به فرقه ایها رسید که در حدود ده نفر بودند. آنها به تناوب در پشت تریبون بدون این که دلیلی بیاورند کجای این گزارش نادرست است، تهمت می زدند، یکی گفت استنباطم از این گزارش این اِست که رفیق اکتشافی ضد آذربایجانی ست، یکی دیگر گفت رفیق اکتشافی روحیهٔ شووینیسم فارس دارد، روحیهٔ عظمت طلبی فارس دارد، یکی دیگر گفت رفیق اکتشافی روحیهٔ ضد روس دارد. خلاصه هر یک از فرقه ایها تهمتی زدند. سپس به من اجازه داده شد پاسخ بدهم. پشت تریبون رفتم، گفتم این رفقا هیچ دلیلی نیاوردند، فقط برچسب اتهام زدند، نگفتند کجای این گزارش نادرست است، این طرز حرف زدن نادرست است. ابتدا فرقه ایها به زبان ترکی سخنان خود را شروع کردند و نمی خواستند پشت تریبون به فارسی حرف بزنند که زبان مشترک همه مردم ایران است. همسرم از جایش بلند شد و با اعتراض گفت همسرم زبان ترکی نمی داند و باید همه به زبان فارسی حرف بزنند. سپس رادمنش با اعتراض گفت این جلسهٔ عمومی حزبی ست و باید همه به زبان فارسی حرف بزنند که زبان مشترک مردم ایران است. یکی از فرقه ایها مجدداً گفت وقتی رفیق اکتشافی به من دست می دهد انگار به قلبم کارد می زند. رصدی به او حمله کرد و گفت شما حق ندارید این طور توهین کنید، رفیق اکتشافی به درستی عمل کرده و گزارشی تهیه کرده است، حملات به او منطقی نیست و آمدن غلام یحیی دانشیان از باکو به این جلسهٔ حزبی نیز نادرست است. بعد غلام یحیی دانشیان اجازه خواست پشت تریبون برود، ولی رادمنش پشت تریبون رفت و گفت رفیق رصدی شما نباید این طور دربارهٔ غلام یحیی دانشیان حرف بزنید، شما سابقاً روابط خوبی با او در باکو داشتید. رادمنش توضیحی دربارهٔ روابط پیشین رصدی در باکو با غلام یحیی دانشیان داد. سپس غلام یحیی پشت تریبون رفت و گفت انقلاب ما به مرحلهٔ خوبی رسیده، انقلاب مثل یک آبگوشت است که در آن نخود و لوبیا و گوشت می ریزند و باید یاواش یاواش غُل بزند تا کاملاً پخته و آماده بشود. این غُل زدن را نباید خراب کرد، گزارشی که رفیق اکتشافی تهیه کرده و در این حوزه خوانده به جریان انقلاب ما لطمه می زند، این ادعا درست نیست که تشکیل فرقهٔ دموکرات نادرست بوده، این حرف عاقبت بدی خواهد داشت. غلام یحیی دانشیان با لحن تهدید حرف زد و از پشت تریبون پایین آمد و سر جایش نشست. من دست بلند کردم، اجازهٔ سخن به من دادند. پشت تریبون رفتم و گفتم رفیق رادمنش شما می بینید غلام یحیی دانشیان رهبر فرقهٔ دموکرات آذربایجان که

حالا یک سازمان ایالتی حزب توده شناخته می شود، با چه لحن تهدیدآمیزی حرف می زند، من با او اولین بار در این جلسهٔ حزبی روبرو شده ام، ولی شنیده بودم او در جلسات حوزهٔ حزبی در باکو در واقع مردم را تهدید می کند و مردم جرات ندارند در مقابل او حرف بزنند. حالا در این جلسهٔ حزبی که کادرها حضور دارند و این جا مسکو است نه باکو، نمایندهٔ شوروی هم حضور دارد و چند نفر از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب توده هم حضور دارند، او در این جا در حقیقت مرا تهدید کرده و گفته این گزارش عاقبت بدی دارد. به جای این که حرف منطقی بزنند و نقاط ضعف گزارش را نشان بدهد، مرا تهدید می کند. رفیق دانشیان! این جا باکو نیست، این جا مسکو است، این جا سازمان حزب توده است، شما حق ندارید و نمی توانید کسی را تهدید بکنید. وقتی این حرف را زدم، فوراً غلام یحیی از جایش بلند شد و به رادمنش گفت من در چنین حوزه ای نمی نشینم، از این جلسه خارج می شوم، بعد به طرف در سالن راه افتاد. رادمنش گفت رفیق دانشیان جلسه تمام نشده، حالا نروید. غلام یحیی گفت من دیگر نمی توانم بمانم و می روم، و از جلسه خارج شد. آن جلسهٔ حزبی به این شکل پایان یافت.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، در باکو پیروان مکتب استالینیسم و توسعه طلبی شوروی پیشین، حیدر علی اف و همفکرانش که در فرهنگ سیاسی روس ادغام شده اند، و مؤید این امر پسوند روسی نام خانوادگی شان «اف» به معنای «پور» و «زاده» است، با شدت بیشتری نسبت به دوران شوروی مسألهٔ «ترک و فارس» و مسألهٔ «کثیرالمله» بودن ایران را در راستای آرمانهای تخیلی خود دنبال می کنند و به کلی لشکرکشیهای طولانی و خونین روسیهٔ تزاری در قرن نوزدهم به قفقاز و تصرف مناطقی از خاک ایران در شمال ارس را تعمداً نادیده می گیرند. آنها نمی توانند این حقیقت بارز را درک کنند که مردم جمهوری آذربایجان شوروی پیشین ایرانی تبارند و سرانجام آن گروه خیالپردازان پان تورکیسم و جویندگان حمایت از کارتلهای نفتی و ابر قدرت امریکا را از عرصهٔ سیاسی منطقهٔ شمال رود ارس سرنگون خواهند کرد و به همان سرنوشت رهبر قبلی شان «باقراف» سوق خواهند داد و نقشهٔ جغرافیایی موهوم آنها را دربارهٔ آذربایجان واحد به بایگانی اسناد جعلی تاریخ ضمیمه خواهند کرد و پیوند ریشه دار ژرف تاریخی خود را با مردم ایران احیا و تقویت خواهند نمود.

برلن، ۲۶ اوت ۱۹۹۸